

۳۰۹ - ای مشتعل بنار محبت الله اشعار بلیغی که از حنجر روحانی صادر در محضر این عبد ترتیل و تلاوت گردید فی الحقیقه در نهایت تضرع و ابتهال بود و تبتل و اشتعال این عبد چون قرائت کرد بکمال عجز و انکسار و ذل و افتقار توجه بدرگاه آن دلبر آفاق نمود و بعجز و نیاز دم گشود و التماس استجابت مسئول روحانی نمود که ای پروردگار حاجت کنیز عزیز را روا فرما و رجای آن سرگشته کویت را در درگاه احدیت مقبول کن آنچه نهایت آرزو و تمنای اوست مبذول فرما و بهر چه سرور و شادمانی اوست موفق کن ای کنیز عزیز الهی ایام در گذر است و حیات انسانی مانند سراب در بادیه بی آب چون بنهایت بنگری عبارت از اوهام و خیال فرقت اگر نفسی این سراب را بیارد و شراب تبدیل نماید و این اوهام را بحیات ابدی تبدیل کند یا آنکه تا نهایت زندگانی باوهام فانی بگذراند در هر صورت هر دو بگذرد و هر کس دانه نئی افشاند ولی در وقت خرمن معلوم گردد هر حیاتی که بممات منتهی شود از بدایت مردگیست و هر صدمه و بلائی که پایانش حیات باشد زندگی و آزادگی است شما اگر در حق نفسی دعا نمائید این را بخواهید که ای پروردگار از صهبای بلا جام سرشار بخش و در انجمن مصائب کبری ساغر لبریز بنوشان گردنی که سزاوار است اسیر زنجیر کن و حنجری که لائق قربانیست مبتلا بخنجر کن تنی که هوشمند است در سیلت بر خاک انداز و خونی که مطهر است در محبتت بر خاک افشان اینست دعای حقیقی اینست نیاز بندگان الهی